

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

کتابین کتاب جواب در زبان افغانی لائانی سومی

۱۳۰۹

مَعْرِفَةُ الْاَفْغَانِيَا

حسب رأيك

ملا جان محمد وملا بسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

کتابخانه اسلامیه کابل

Ketabton.com

با این نام مولوی عبدالرشید پشاور

دوہ و م باب پہ بیان کنیں نعت د سید سلین دے

پڑھغہ رسول مقبول می پڑ ہو رسول مقبول باشد رحمتہ للعالمین دے ورمت عالیان ہست پہ تحقیق خیر البشر دی ہ یقین بہترین بشر است محمد خیر الانام و محمد بہترین مخلوقات بود خیر خواہ دہم امت دے خیر خواہ ہر امت ہست او چہ مشفق تو مور و پلاردی کہ مشفق از مادر و پدر ہست خود دہ پہ روی پیدا دہ ہم بروئے این پیدا شدہ ہست آخر ختم المسلمین و آخر ختم مرسلین بود	بیاد سرود دے پر رسول می بانہ درو بر رسول باشد چہ شفیع المذنبین دے کہ شفیع گناہ گاران ہست دہم عالم سرور سردی مرہم عالم را سردار ہست و قاب قوسین چہ می مقام قاب قوسین مقام او بود عام ددہ ہم شفاعت دے عام ہست شفاعت او حضرت ہسی شہ پار دی حضرت یحییٰ شہ پار ہست پیش و پس چہ خد نیادہ پیش و پس ہر کہ دنیا ہست ترا دم ہم اولین و از آدم ہم پیش بود
---	---

دریم باب پہ بیان کنیں ذکر د احمد ابو

وہر چاوتہ معلوم دی وہ ہر کے معلوم اند	کمال صحاب د دین مجوم دی ہم اصحاب ستارگان دین اند
--	---



بسم اللہ الرحمن الرحیم

پہ شازبہ گویا کرہ پہ شازبان گویا کن پہ سایہ می خنک بال کہ پہ سایہ اش شنگ بال کن پہ دوہ کونہ بہ مقبول شی در دو جہان مقبول ہے شوی لہ محنت بہ خان خلاص از محنت جان را کنی دہم ظلت علاج دے ہمہ تارکیہا را علاج است زرہ خالی مکرہ لہ فکرہ دل را خالی کن از فکر عاقبت ہم نابود دے عاقبت ہم نابود ہست	راشہ تکل دحق شاکرہ بیا ہمیشہ مرتق را شاکر کن دانشاپہ زمرہ کنشغال کہ این شاد در دل تہا کن کہ پہ دے شامشغول شی اگر باین شامشغول ہے شوی کہ خپیل و ردی پہ خلاص اگر و رد خود با خلاص کنی دعہ و مرد دزیرہ سراج دے ہو درد چراج دل ہست نفس مہ کارہ بے ذکرہ نفس را کش بجز ذکر د دنیایہ خہ طیبود دے از دنیا کہ بجز ہے ہست
---	--

که شوک شی دحق په لودی
 اگر کسی بر طرف حق برود
 چو می نه چه غلط دوی شی
 جانے نباشد که اینها غلط شوند
 دحضرت هسی یاران دی
 یاران حضرت چنین اند
 دس رسول په تبع نبیایی
 به تبع رسول می شاید
 اول یار دده صدیق وو
 اول یار او صدیق بود
 له هر شخه ساکت وو
 از همه بجز ساکت یعنی خاموش بود
 دوه وم یار دده عم وو
 دویم یار ایشان عمر بود
 هم دحق باطل فارق وو
 هم فارق حق و باطل بود
 دسیم یار دده عثمان وو
 سوم یار ایشان عثمان بود
 ترحد زیات وو دده علم
 علم او از حد زیاده بود
 خار میاری علی وو
 چهارم یار ایشان علی بود

پر دی ستو بود لار گوری
 برین ستار با که اصحاب اند راه بریند
 پیچ و تاب لکه موی شی
 پیچ و تاب مانند موی شوند
 چه دده ددین پاسبان
 که پاسبانان دین اند
 چه هر شوک در و دپر والی
 که هر کس بر ایشان درود بخواند
 چه کامل دده تصدیق وو
 که تصدیق ایشان کامل بود
 خو پر دین باند ثابت وو
 و بر دین ثابت بود
 جو رس و شبان عدل وو
 که روشن آفتاب عدل بود
 پد می فرق کنس موافق وو
 و درین فرق موافق بود
 دحیاد سخا کان وو
 که کان حیا و سخا بود
 خوی خاصه وو دده حلم
 و حلم خاصه سیرت او بود
 چه همت دپر عالی وو
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو
 شجاعت ایشان بید ریغ بود
 ددوی مدح می تصویر کره
 مدح ایشان تصویر کردم
 که ددوی دروی دپاره
 که بر روی ایشان
 پیر محمد دیر کناه کارد
 پیر محمد بسیار تنگناگ است
 معفرت لخدایه عواری
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو
 برانے گردن کافر تیغ بود
 بقلم می لب تحریر کره
 به قلم اندکے تحریر کردم
 ماهم و نه نجین غفاره
 ما هم بر بخش اے غفار
 له غفاره امید وار دی
 از غفار امید وار است
 کپه موی بیاب و یاری
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابن کنس مدح دشازاد سلیمان چه
 باب چهارم است در مدح شهنشاه سلیمان که
 نعمت می زه سر فرانشوم پایه مابین کنس خلق
 نعمت او سر فرزند شدم و در میان خلق
 ممتاز شوم مقدر می تره واجب می اشکر نعمت
 ممتاز شدم موجب من از ایشان بفرست شکر نعمت
 پر ما واجب دی
 بر من واجب است

پس له حمله له دس وده
 پس از حد درود
 شاه سلیمان حکم شو
 شاه سلیمان آفتاب حکم بود

سوه دشاه مدح مقصود
 شد مدح شاه مقصود من
 کل عالم پر منور شو
 همه عالم بر روشن شد

پدر عالم فیض وجود شاه
 بر عالم بختین از سخا شد
 دشاه تخت سلیمانی دی
 تخت شاه سلیمانی است
 حضرت دین می محکم کرد
 دین حضرت را محکم کرد
 زیب زینت دی شاه علم
 شاه زیب زینت علم است
 پر مبدان دجنگ هم شیر
 در میدان جنگ هم شیر است
 صاعقه دده دقهر
 صاعقه قهر او
 دیر محکمی تخت و بخت
 بخت و تخت او بسیار منصوب است
 لذت عمری پر تر میخ کرد
 لذت عمر برودنخ گردانید
 سرکنش خصمی مقهور شه
 سرکنش دشمنش مغلوب شد
 پستان و ربانند بساد شو
 افغانان باو شاد شدند و او
 قند هار چه در هکت زندان
 قند مار که هر زندان بود

دعوت شکره مقصود شاه
 شکر نعمت مقصود شد
 عجب لطف بر دانی دی
 عجب لطف خدا است
 پد او سران می جمل کم کرد
 در دوران خود جهالت کم کرد
 سیالی نشسته خوک پشم
 برابر او در علم بچکس نیست
 داعی ایه حق شمشیر دمی
 در حق دشمن شمشیر است
 و لانه وی ددشمن نهرا
 دیران میکند شهر دشمن را
 پر دشمن می آرام تخت د
 بر دشمن آرام نطق است
 فراخ جهان می بانند سیم کرد
 کشاده جهان بر همچون سنج کرد
 په قلعه دغم محصور شه
 دور قلعه غم بند شد
 له همه غمه آزاد شوه
 از همه غم آزاد شدند
 بیانندان و مرتبه حیران و
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذیر سو
 درین وقت جنت نذیر شد
 من سبب دهر دولت دی
 امروز سبب هر دولت است
 که به بخت دسروز کاروی
 اگر بخت روزگار باشد
 شاه زاده دعلم کان می
 شهزاده کان علم است
 ددولت می زه دعا کرم
 از دولتش دعا میکند
 خوا مکان دبقا وینه
 تمام مکان بقا باشد
 چه عالم باندر روشن دی
 که عالم برین روشن است
 پیر محل عزیز ناتوان دی
 پیر محل عزیز ناتوان است
 که هر خوملح تحریر که
 اگر هر چند می تحریر کند
 شاهزاده مدح ده دی
 لوح شهزاده بسیار است

هم دمصر دلپذیر سو
 هم از مصر دلپذیر شد
 سر چشمه دهر نعمت دی
 سر چشمه هر نعمت است
 دده عمر دی بی شماروی
 عمر او بسیار باشد دی
 من رونق ددرست جهان
 امروز رونق تمام جهان است کرم
 د بخت خواست تلخ حلا
 سوال بختش بیشتر از خدا میکند
 دا افتاب دی رک لوبینه
 این آفتاب خدا نگاهدارد
 تمام ملک با پد ده کلشن دی
 تمام ملک بر او کلشن است
 سراسره کل نقصان دی
 سراسر همه نقصان است
 په بیان کبش به تقصیر
 در بیان تقصیر کند
 تر حساب تر شمار که تیره
 از اندازه حساب زیاد است

پنجم باب بیابان ده خوار فاطمی بادشاهان

او حاکمان و هسی نوری اهل دیوان دیر استعمال است
و حاکمان و بیخین دیر اهل دیوان بسیار استعمال میکنند

فرمان و سرکوه - فرمان داخله - فرمان مه و رکوه - فرمان
فرمان بده - فرمان بدار - فرمان بده - فرمان
 و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی دی - فرمان به و سرکوه
داده شد - فرمان داده شده است - فرمان خواهد داد -
 فرمان و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی ندی -
فرمان داده شد - فرمان داده شده است -
 فرمان به و سرکوه کرسی - فرمان بی و سرکوه - فرمان بی
فرمان داده خواهد شد - فرمان را داد - فرمان را
 و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه دی - فرمان بی و سرکوه
داده است - فرمان را خواهد داد - فرمان را نداده -
 فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه ندی - فرمان
فرمان نداده است - فرمان را نخواهد داد - فرمان
 دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه
را دادی - فرمان را داده است - فرمان را نخواهد داد
 فرمان دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادی - فرمان را نداده است - فرمان را نخواهد داد
 فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه
فرمان را نداده ای - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد

فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادم - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد
 فرمان و کینه - فرمان مکینه - فرمان تمام سو - فرمان تمام
فرمان بنویس - فرمان بنویس فرمان تمام شد - فرمان شد تمام -
 فرمان و کینه سو - فرمان کنبلی سوی دی - فرمان به و کینه سوی
فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان به و کینه سو - فرمان کنبلی سوی ندی - فرمان به و کینه سوی
فرمان نوشته نشد - فرمان نوشته نشده است - فرمان نوشته نخواهد شد
 فرمان به و کینه - فرمان کنبلی دی - فرمان دی و کینه
فرمان بی نویسی - فرمان نوشته است - فرمان را نوشتی -
 فرمان به و کینه - فرمان دی کنبلی - فرمان کنبلی و کینه
فرمان را نخواهی نوشت - فرمان را نه نوشته ای - فرمان را نوشته ای
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه
فرمان را نوشتم - فرمان را نوشته ایم - فرمان را خواهیم نوشت
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی ندی کنبلی - فرمان به نه و کینه
فرمان را نه نوشتم - فرمان را نه نوشته ایم - فرمان نخواهم نوشت
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه
فرمان را نوشت - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی ندی کنبلی - فرمان به نه و کینه
فرمان را ننوشت - فرمان را ننوشته است - فرمان را نخواهد نوشت
 دیوان و کوه - دیوان مه کوه - دیوان دی بنه و کوه - دیوان بی بنه
دیوان بکن - دیوان کن - دیوان را خوب کردی - دیوان خوب کردی

حاصل دی وه لپیزه - حاصل دی لپیزلی هی - حاصل وه لپیری
 حاصل را فرستادی حاصل را فرستاده - حاصل را خواهی فرستاد
 حاصل دی نه ولپیزه - حاصل دی نه لپیزلی - حاصل نه ولپیزه
 حاصل را نفرستادی حاصل را نفرستاده - حاصل نخواهی فرستاد
 حاصل می وه لپیزه - حاصل می لپیزلی دی - حاصل به وه لپیزه
 حاصل را فرستادم حاصل را فرستاده ایم - حاصل را خواهیم فرستاد
 حاصل نه وه لپیزه - حاصل می نه لپیزلی حاصل نه وه لپیزه
 حاصل را نفرستادم حاصل را نفرستاده ایم - حاصل نخواهیم فرستاد
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهه - وهل چلره کوی
 زون بکن زون مکن بزین ویرا بزین ویرا زون چرا میکنی
 وه په واهه - وهلی دی - وه بییه وهی - نه وه واهه - نه وهلی
 زودش زده است خواهد زد زودش زوده است
 نه بییه وهی - وه دی واهه - وهلی دی - وه بییه وهی
 نخواهد زد زدی زده ای خواهی زد
 وه می واهه - وهلی دی - وه بییه وهه - نه می وه واهه
 زوم زده ام خواهم زد زوم -
 نه دی وهلی - نه بییه وهه - تری کوه - تری مه کوه -
 زوده ایم نخواهیم زد بستن بکن بستن مکن
 وه یه تری - مه یه تری - چلره یه تری - پر خدی تری - بیگناه ده
 بسته اش بکن مکن بستنش چاره میکنی برهه بندی مجاهدت
 وه یه تری - تری دی - وه بییه تری - نه یه تری
 بستنش بست است خواهد بست بست -

دیوان ی وکر - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان کرد دیوان کرده است دیوان خواهد کرد
 دیوان ی نه وکر - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری
 دیوان نه کرد دیوان نه کرده است دیوان نخواهد کرد
 دیوان وسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسی -
 دیوان شد دیوان شده است دیوان خواهد شد
 دیوان نه وسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسی
 دیوان نشد دیوان نشده است دیوان نخواهد شد
 دیوان دی وکر - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکر -
 دیوان را کردی دیوان را کرده ای دیوان خواهی کرد
 دیوان دی نه وکر - دیوان ده نه دی کوی - دیوان به نه وکر
 دیوان را نکردی دیوان را نکرده ای دیوان را نخواهی کرد
 دیوان می وکر - دیوان می کوی دی - دیوان به وکر -
 دیوان را کردم دیوان را کرده ایم دیوان را خواهیم کرد
 دیوان می نه وکر - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکر
 دیوان را نکردم دیوان را نکرده ایم دیوان را نخواهیم کرد
 حاصل ولپیزه حاصل مه لپیزه حاصل شله لپیزه
 حاصل را نفرستاد حاصل را بفرست حاصل را چرا بفرستی
 حاصل می وه لپیزه - حاصل می لپیزلی دی - حاصل وه لپیزه
 حاصل را فرستاد حاصل را فرستاده است حاصل را خواهد فرستاد
 حاصل نه وه لپیزه - حاصل نه لپیزلی حاصل نه وه لپیزه
 حاصل را نفرستاد حاصل را نفرستاده است حاصل را نخواهد فرستاد

نه بیه دی تری - نه بیه وه تری - وه دی تاره - تری دی دی -
 نه بیه بست - نخواهد بست - بست - بست
 وه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی حی تری - نه بیه وه تری
 خواهی بست - نه بست - نه بست - نخواهی بست
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه ترم - نه می و تاره -
 بست - بست ایم - خواهم بست - نه بست
 نه می دی تری - نه بیه وه ترم - نه بیه پیغاره تختایر کم
 نه بست ایم - نخواهم بست - نه بگردش - نه بخر کم
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راواله - شه پنه کارد - خیه کو -
 فلانا را به عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت چه میکنی
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پیرا ووست
 آورد - آورده هست - خواهد آورد - نه آورد دی
 نه پیردی راوستلی نه بیه راولی - را دی ووست - راوستلی دی
 نه آورده هست - نه خواهد آورد - آوردی - آورده
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی حی راوستلی - نه بیه را ولی
 خواهی آورد - بیار دی - نه آورده - نخواهی آورد
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه ولوم - نه می را ووست
 آوردم - آورده ایم - خواهم آورد - نه آوردم
 نه می دی راوستلی - نه بیه را ولوم - سلام و کره - سلام مه کره -
 نه آورده ایم - نخواهم آورد - سلام کن - سلام کن
 سلام شه لوه کو - سلام می و کر - سلام بیه کوی - سلام بیه و کر
 سلام چرا میکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد

سلام می نه و کر - سلام می نه دی کوی - سلام بیه نه و کوی - سلام می و کر
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد - سلام کردی
 سلام می کوی حی - سلام بیه و کر - سلام بیه و کر - سلام می نه دی کوی
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -
 سلام بیه نه و کر - سلام و کر - سلام می کوی می دی - سلام بیه نه و کر کم
 سلام را نخواهی کرد - سلام کردم - سلام کرده ایم - سلام خواهیم کرد
 سلام می نه و کر - سلام می کوی می دی - سلام بیه نه و کر کم
 سلام نکردم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهم کرد
 خلعت مه و سرکوه - خلعت و سرکوه - خلعت و چانه و سرکوه -
 خلعت بده - خلعت بده - خلعت را به که میدهد
 خلعت واغندل - خلعت مه اغندل - خلعت واغندل
 خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت با پوشید
 خلعت می اغندلی می - خلعت به واغندل - خلعت نه واغندل
 خلعت را پوشیده هست - خلعت را نخواهد پوشید - خلعت را پوشید
 خلعت نه دی اغندل - خلعت به واغندل - خلعت دی واغندل
 خلعت را پوشیده هست - خلعت را نخواهد پوشید - خلعت را پوشید
 خلعت حی اغندلی می - خلعت به واغندل - خلعت نه دی واغندل
 خلعت را پوشید - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید
 خلعت می نه دی اغندل - خلعت به واغندل - خلعت واغندل
 خلعت را پوشید - خلعت نخواهی پوشید - خلعت پوشید
 خلعت می اغندلی می - خلعت به واغندل - خلعت می نه دی واغندل
 خلعت پوشیده ایم - خلعت را خواهیم پوشید - خلعت را پوشید

نه راغلم - نه ییم راغلی - نه بیسم را - مواجب ورکه
 نه آدم - نه آور ایم - نخوایم آمد - مواجب بد
 مواجب مد و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته
 مواجب مد - مواجب از کیفیت - مواجب نیست
 مواجب و سرکر - مواجب و سرگری - مواجب به ورگری
 مواجب داد - مواجب داده است - مواجب خواهد داد
 مواجب نه ورکر - مواجب نه ندی و سرگری - مواجب نه وری
 مواجب نداد - مواجب نداد است - مواجب نخواهد داد
 مواجب و سرکر - مواجب ندی و سرگری - مواجب به ورکر
 مواجب دادی - مواجب داده لید - مواجب نهدی داد
 مواجب ندی و سرکر - مواجب ندی و سرگری - مواجب به ورکر
 مواجب نادای - مواجب نداد - مواجب نخواهد داد
 مواجب و سرکر - مواجب و سرگری - مواجب به ورکر
 مواجب دادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهد داد
 مواجب نه ورکر - مواجب ندی و سرگری - مواجب به ورکر
 مواجب را ندادم - مواجب نداد - مواجب نخواهد داد
 مواجب و سرکر سو - مواجب و سرگری سو دی - مواجب و سرگری
 مواجب داده شد - مواجب داده شده است - مواجب داده خواهد شد
 مواجب و سرکر سو - مواجب و سرگری سو دی - مواجب و سرگری
 مواجب داده شد - مواجب داده شده است - مواجب داده خواهد شد
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تو کو
 تشون جمع کن - تشون جمع کن - تشون را بهر که جمع میکنی -

خلعت می ندی اغستی - خلعت به نه واغندم -
 خدمت را بپوشیده ایم - خدمت را نخوایم بپوشید
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کارلوی
 خانان بیاید - خانان بناید - خانان چه کار دارد
 خانان راغله - خانان راغلی دی - خانان به راسی -
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهد آمد
 خانان نه راغله - خانان ندی راغلی - خانان به ندراشی
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 تاسی راغلاست - تاسی راغلی یاست - تاسی به راسی
 شما آمدید - شما آمده اید - شما نخواهید آمد
 تاسی نه راغلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی
 شما نه آمدید - شما نه آمده اید - شما نخواهید آمد
 موز سر اغلو - موز راغلی یو - موز به راسو -
 مایان آمدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 موز نه راغلو - موز نه یور اغلی - موز به ندراسو -
 مایان نه آمدیم - مایان نه آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 راعنی - راعلی دی - رابسی - ندراعنی - ندی راغلی -
 آمد - آمده است - خواهد آمد - نه آمد - نه آمده است
 نه به راسی - راغلی - راغلی می - رابسی - ندر اغلی -
 نخواهد آمد - آمدی - آمده امی - نخواهید آمد - نه آمدی
 نه می راغلی - نه به سر را - راغلم - راغلی می - رابسم
 نخواهد می - نخواهی آمد - آدم - نخواهیم آمد -

لبنکر در سبت نه لوی - لبنکر بی حساب دے - لبنکر خوا سرد دے -
 قشون آراسته ندارد - قشون بی حساب است - قشون خوار است
 لبنکر می قول کر - لبنکر می قول کر می دے - لبنکر به قول کر می -
 قشون را جمع کرد - قشون را جمع کرده است - قشون را جمع نخواهد کرد
 لبنکر می قول نکیر - لبنکر قول کر می زند - لبنکر به قول نکیر می -
 قشون را جمع نکرد - قشون را جمع کرده است - قشون جمع نخواهد کرد
 لبنکر می قول کر - لبنکر می قول کر می دی - لبنکر به قول کر می -
 قشون را جمع کردی - قشون را جمع کرده - قشون را جمع نخواهی کرد
 لبنکر می قول کر - لبنکر می قول کر می دے - لبنکر به قول کر می -
 قشون را جمع کردم - قشون را جمع کرده ایم - قشون را جمع نخواهم کرد
 لبنکر می قول نکیر - لبنکر می قول کر می زند - لبنکر به قول نکیر می -
 قشون را جمع نکردم - قشون را جمع کرده ایم - قشون را جمع نخواهم کرد
 نسان و نسنه - نسان مدلسه - نسان دی لاندی نیولی
 نسان گیر - نسان گیر - نسان را هنوز نگرفته امی
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی دے - نسان به وه نسی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت
 نسان می نه وه نیو - نسان می نه دی نیولی - نسان نه وه نسی
 نسان را نگرفت - نسان را نگرفته است - نسان نخواهد گرفت
 نسان دی وه نیو - نسان دی نیولی دی - نسان به وه نسی
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت

نسان دی نه ونیو - نسان دی نه دی نیولی - نسان به وه نسی
 نسان را نگرفتی - نسان را گرفته است - نسان را نخواهی گرفت
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی می - نسان به ونسنم
 نسان را گرفتم - نسان را گرفته ایم - نسان نخواهم گرفت
 نسان می نه وه نیو - نسان می نه دی نیولی - نسان نه وه نسنم
 نسان را نگرفتم - نسان را نگرفته ایم - نسان نخواهم گرفت
 شماره - یا حساب هم پید غه رنگ زده کرد - وایه شماره
 شمار کن و حساب را هم بهمین قسم یاد بگیر - بگو شماره را
 وه نیوه - شماره می نیولی ده - شماره به وه نسی
 گرفت - شماره را گرفته است - شماره را خواهد گرفت
 حساب وه نیوه - حساب می نیولی دے - حساب به وه نسی
 حساب را گرفت - حساب را گرفته است - حساب را خواهد گرفت
 هم دغه ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن
 هم بهمین قسم گفته میشود - بشمار - شمار - چند میشماری
 وه می کنل - کنلی می دی - وه بیه کنهی - نه می وه کنل
 شرد - شرده است - بشمارد - نه شرد
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنهی - وه می کنل
 شرده است - خواهد شرد - شردی
 کنلی می دی - وه بیه کنل - نه می وه کنل
 شرده - خواهی شرد - شردی
 نه می دی کنلی - نه بیه وه کنل - وه می کنل
 شرده - خواهی شرد - شردم

گنلی دی - وه بیه گنم - نه می وه گنل -
 شمرد ام ^{خواهم شمرد} ^{ز شمردم}
 نه می دی گنل - نه بیه وه گنم - بنکار و کوه -
 شمرد ام ^{خواهم شمرد} ^{شکار کن}
 بنکار مه کوه - په بنکار پس عبث عمر ضایع کیری -
 شکار کن ^{صه و بنال} ^{شکار عبث عمر ضایع} ^{شود}
 بنکار که و کبر بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار
 شکار اگر کنی ^{باک نیست} ^{شکار مباح است} ^{شکار}
 نه دی که کله - غم به دی لر می کوی له دل -
 خوب است ^{گاه گاه} ^{غم شاد دور} ^{میکند} ^{از دل}
 شاه زاده حنا پینکار ووت - پینکار به ووزی -
 شهزاده ^{صاحب} ^{به شکار بیرون شد} ^{به شکار بیرون خواهد شد} ^{می}
 پینکار و تلحی - پینکار وه نه ووت - پینکار به نه ووز
 به شکار بیرون شده است ^{به شکار بیرون نشد} ^{به شکار بیرون نخواهد شد}
 پینکار و تلحی ندی - پینکار وه ووت - په بنکار به ووزی -
 به شکار بیرون شده است ^{به شکار بیرون شدی} ^{به شکار بیرون نخواهی شد}
 پینکار و تلحی - پینکار نه ووت - پینکار به نه ووز -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون نشدی} ^{به شکار بیرون نخواهی شد}
 پینکار و تلحی ندی - په بنکار وه وتم - په بنکار به ووزم -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون شدم} ^{به شکار بیرون خواهم شد}
 پینکار و تلحی بهم - پینکار نه ووت - په بنکار به نه ووزم
 به شکار بیرون شده ایم ^{به شکار بیرون نشدم} ^{به شکار بیرون نخواهم شد}

پینکار نه می وتلی - شپیرم ناپیدیا گنم هغولفا طوچه انور خلق وانی
 بنکار شه ام بیرون ^{ششم} ^{باب در میان همان} ^{لفظها که این دیگر مردم مکتوبه}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه مخه - بازار اسرaxe کو -
 بازار برو ^{بازار مرو} ^{بازار چه} ^{بیکینی}
 بازار دبیکا و کاردی - چه پلیسه نه لوب بازار مه وینه
 بازار مر بیکاران را کار است ^{که پول} ^{نداری} ^{بازار زمین}
 و بازار ته دی هغه شی چه پیسه لوی - چه پیسه لوی هغه دی
 به بازار ^{همو} ^{برود} ^{که پول} ^{دارد} ^{که پول ندارد} ^{همو نرود}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی بهم - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتم ^{بازار رفتم} ^{ایم} ^{بازار} ^{خواهم} ^{رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه نیم تللی - بازار لوه به نه ولا رسه
 بازار زفتم ^{بازار} ^{ترفتم} ^{ایم} ^{بازار} ^{خواهم} ^{رفت} -
 بازار اولای - بازار لوه تللی ی - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتی ^{بازار} ^{رفت} ^{بازار} ^{خواهی} ^{رفت} -
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار تللی ندی - بازار لوه به ولا رسه
 بازار زفتمی ^{بازار} ^{زفتم} ^{بازار} ^{خواهی} ^{رفت}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی دی - بازار لوه به ولا رسه
 بازار رفت ^{بازار} ^{رفت} ^{بازار} ^{رفت} ^{بازار} ^{خواهد} ^{رفت} -
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه ندی تللی - بازار لوه به نشی ولا رسه
 بازار زفتم ^{بازار} ^{زفتم} ^{بازار} ^{رفت} ^{بازار} ^{خواهد} ^{رفت} -
 سودا و کوه - سودا مکوه - شیطان گران دی -
 سودا کن ^{سودا} ^{کن} ^{چیتا} ^{گران} ^{است} -

تقصان شی - سود به وه نکر - زیان به وکر - شو وخت
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت
 وه درینزه - رخت به ارزان سی - سودا به وکره -
 ایشاده شو رخت ارزان میشود سودا کرد
 سودا به کپی ده - سودا به وگری - سودا به نه وکره -
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد
 سودای نده کپی - سودا به نه وکپی - سودادی وکره -
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی
 سودادی کپی ده - سودا به وکر - سودادی نه وکره -
 سودا را کرده سودا خواهی کرد - سودا نکردی
 سودادی نده کپی - سودا به نه وکر - سودای وکره -
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم
 سودای کپی ده - سودا به وکریم - سودای نه وکره -
 سودا را کرده ایم - سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم
 سودای نده کپی - سودا به نه وکریم - کبنت و سو -
 سودا را نکرده ایم - سودا را نخواهیم کرد - کبنت شد
 کبنت نه و سو - کبنت بنده دی - کبنت بنه ندی -
 کبنت نش کبنت خوبست کبنت خوب نیست
 کبنت سرخی وه واهه - کبنت وکره - کبنت مه کوه -
 کبنت سرخی زد کبنت بکن کبنت مکن
 کبنت خواری خواری - دکبنت اوس وخت ندی
 کبنت خواری بخواهد از کبنت الحال وقت نیست

دکبنت وخت لا پس دی - کبنت بر وکره - کبنت دیر مه کوه -
 از کبنت وقت بنویس دست - کبنت بسیار بکن - کبنت بسیار مکن -
 واک بدی به وه نه رسیدی - او به پر وچه -
 توت شما باو نخواهد رسید - آب برود خشک خواهد شد -
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبط سی
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما هبط خواهد شد
 کبنت ی وکر - کبنت ی کپی دی - کبنت به وکپی -
 کبنت را کرد کبنت کرده است کبنت خواهد کرد -
 کبنت ی نه وکر - کبنت ی نده کپی - کبنت به نه وکپی
 کبنت را نکرد کبنت را نکرده است کبنت را نخواهد کرد -
 کبنت دی وکر - کبنت دی کپی دی - کبنت به وکر -
 کبنت کردی کبنت کرده کبنت خواهی کرد -
 کبنت دی نه وکر - کبنت دی نده کپی - کبنت به نه وکر -
 کبنت را نکردی کبنت را نکرده کبنت را نخواهی کرد
 کبنت می وکر - کبنت می کپی دی - کبنت به وکریم -
 کبنت را کردم کبنت کرده ایم - کبنت خواهیم کرد - واکم
 کبنت می نه وکر - کبنت می نده کپی - کبنت بنه ندی -
 کبنت نکردم کبنت نکرده ایم - کبنت نخواهیم کرد -
 او به وچی کره - او به مه وچوه - که او به وچی کپی
 آب خشک مکن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی - کپی
 نشالی به لاس ووزی - او به و سر کوه چه شالی او به -
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کنده

باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد
 باغی خراب نکیر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر
 باغ را خراب نکرد - باغ را خراب نکرده است - باغ را خراب نخواهد کرد
 باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغی خراب نکیر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر
 باغ را خراب نکردی - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کریم
 باغ را خراب کردیم - باغ را خراب کرده ایمم - باغ را خراب خواهیم کردیم
 باغی خراب نکیر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیریم
 باغ را خراب نکردیم - باغ را خراب نکرده ایمم - باغ را خراب نخواهیم کردیم
 لوبه گله سی - لوبی گله سو - لوبی گله سوی حی - لوبه دی گله سی -
 درو شروع خواهد شد - درو شروع شد دروش شروع شده است - دروش شروع خواهد شد
 لوبی گله سو - لوبی گله سوی ندی - لوبه دی گله سی
 دروش شروع نشد - دروش شروع نشده است - دروش شروع نخواهد شد
 لوبی گله سو - لوبی گله سوی ندی - لوبه دی گله سی
 دروش شروع شد - دروش شروع شده است - دروش شروع خواهد شد
 لوبی گله سو - لوبی گله سوی ندی - لوبه دی گله سی
 دروش شروع نشد - دروش شروع نشده است - دروش شروع نخواهد شد

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی سو -
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد
 اوبه وچی نسو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نسو
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد
 اوبه ی وچی کر - اوبه ی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد
 اوبه ی وچی نکیر - اوبه ی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -
 آب را خشک نکرد - آب را خشک نکرده است - آب را خشک نخواهد کرد
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه دی وچی نکیر - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر
 آب را خشک نکردی - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه می وچی کریم -
 آب را خشک کردیم - آب را خشک کرده ایمم - آب را خشک خواهیم کردیم
 اوبه می وچی نکیر - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیریم
 آب را خشک نکردیم - آب را خشک نکرده ایمم - آب را خشک نخواهیم کردیم
 باغ کبینه نو - باغ م کبینه نو - باغ پوچی کوه - باغ پوچی ماکوه
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن
 باغ شاین سو - باغ شاین نسو - باغ بی لی وه واهه
 باغ سیر شد - باغ سیر نشد - باغ ژاله زد -
 باغ انگور وکوه - باغ انگور نه وکر - سردخت باوه رزاهه -
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکرد - سردخت را بادریخت

لومی کله سو - لومی کله سوئی دی - لوبه می کله سی
 دردم شروع شد دردم شروع شده است دردم شروع خواهد شد -
 لومی کله نشو - لومی کله سوئی ندی - لوبه می کله نشی
 دردم شروع نشد دردم شروع نشده است دردم شروع خواهد شد
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -
 درو کرده - درو کرده است درو خواهد کرد - درو نکرد -
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری
 درو نگرفته است درو نخواهد کرد - درو کردی
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری
 درو کردی درو خواهی کرد - درو را نکردی -
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -
 درو نگرفته - درو خواهی کرد - درو کردم
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریووت
 درو نگرفته ایم درو نخواهم کرد - درو افتاد
 لوپریووتی می - لوبه پریوزی - درمند و کوته
 درو افتاده است درو خواهیم افتاد خرمن کوب
 درمند مه کوته - درمند تر کومه کوت
 خرمن کوب خرمن را تاکی می کوبی -
 ویش پری و اخسته - ویش پری اخستی ده -
 از ده سال را برداشت از ده سال را برداشته است

ویش پریه واخلی - ویش پردی و اخسته -
 از ده را خواهد برداشت از ده را برداشتی
 ویش پردی اخستی ده - ویش پریه واخلی -
 از ده را برداشته از ده را خواهی برداشت
 ویش پری و اخسته - ویش پریه اخستی ده -
 از ده را برداشتم از ده را برداشته ام
 ویش پریه واخلی - سبز کال پریوانی ده -
 از ده را بر میدارم امسال پریوانی است
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی
 قسط را رب بیاورد قسط نیست رب العالمین
سر دشا هزاره صنالری - چه سر چشمه جوئی
 سر شهنزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا در کم است
 آمین - آمین - آمین - داد دعای می قبوله کری مبین
 استجب استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین
اوم باب پیدیان کبش خوراک او دشمن او دشمن
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمن
 خواره و خوراک - خواره و خوراک - خواره مه خوراک -
 طعام بخور طعام بسید بخور چیز نخور
 خواره لب خوراک - هر رنات خواره بدی رنخوراک -
 چیز کم نخور هر قسم خود نیما شمارا بخور خواهد کرد
 دودی به و خوراک - دودی به خوراک - دودی و خوراک
 نان را خورد نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -
 نان را نخورد نان را نخورده است
 دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -
 نان را نخواهد خورد نان را خوردی -
 دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -
 نان را نخورده نان را خواهی خورد -
 دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -
 نان را نخوردی نان را نخورده
 دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -
 نان را نخواهی خورد نان را خوردم
 دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم
 نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد
 دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی
 نان را نخوردم نان را نخورده ایم -
 دودی به نه و خوردم - اوبه و شنبه اوبه شنبه
 نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد
 اوبه که پیری و شنبه نش بدن
 آب کم خورد آب اگر بسیار بخوری شکم شمارا ازیم
 و کابری - او خوب بدی پیر که - اوبه و شنبه
 یکشنبه خواب شمارا بسیار خواهد کرد - آب خورد
 اوبه و شنبه دی - اوبه به و شنبه
 آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه و شنبه - اوبه و شنبه - اوبه و شنبه
 آب نخورد آب نخورده است
 نه و شنبه - اوبه دی و شنبه - اوبه دی شنبه
 نخواهد خورد آب خوردی آب خورده
 اوبه به و شنبه - اوبه دی نه و شنبه - اوبه دی نده
 آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده -
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می شنبه
 آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را خورده ایم
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می نده
 آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم -
 اوبه به نه و شنبه - پوینس و اغنده - پوینس اغنده
 آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت پوشاک
 پوینس لب اغنده - سادگی ده - دیر پوینس مده
 رخت کم پوش - که سادگی است بسیار رخت پوش
 اسراف دی - اسراف بددی - قبا و اغسته
 که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده
 قبا و اغسته ده - قبا به و اغندی - قبا و اغسته
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده
 قبا و اغسته - قبا به نه و اغندی - قبا دی
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا
 اغسته - قبا دی اغوستی ده - قبا به و اغندی -
 پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خورده پوشیده

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبايه نه واغندا
 - قبا را بنوشيدی - قبا را بنوشیده - قبا را نخواهی پوشید -
 قباي واغسته - قباي اغستی ده - قبايه نه واغندم
 قبا را پوشیدم - قبا را پوشیده ایم - قبا را خواهم پوشید
 قباي نه واغسته - قباي نده اغستی - قبايه نه واغندا
 قبا را بنوشیدم - قبا را بنوشیده ایم - قبا را نخواهم پوشید
 پکری پسر کوه - پکری مد پسر کوه - پکری ستا مناسب نده
 دستار بزرگ - دستار بزرگ - دستار شام مناسب نیست
 پکری دیره پسر کوه - چه سنت ده رسول الله ده -
 دستار بسیار بزرگه میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده است - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه نده - پکری پسر کوه
 دستار را بزرگ نکرد - دستار را بزرگ کرده نیست - دستار را بزرگ نخواهد کرد
 پکری دی پسر کوه - پکری دی پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد -
 پکری دگر نکره - پکری دی پسر کوه نده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ نکردی - دستار را بزرگ نکرده - دستار را بزرگ نخواهی کرد
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ نخواهم کرد
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه نده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ نکردم - دستار را بزرگ نکرده ایم - دستار را بزرگ نخواهم کرد

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملا مه توه -
 چارگزی بهر به بند - چارگزی را بر کر میند -
 چارگزی دیره ناروا ده - په ترک کنسی فائده نسته -
 چارگزی بیدر نارواست - در بستن و سه فائده نیست -
 چارگزی ترملا کوه - چارگزی ترملا کوه ده - چارگزی
 چارگزی را بر کر کرد - چارگزی را بر کر کرده است - چارگزی را
 به ترملا کوهی - چارگزی به ترملا کوه - چارگزی به
 بر کر خواهد کرد - چارگزی را بر کر نکرد - چارگزی را
 ترملا کوهی نده - چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می
 بر کر نه کرده است - چارگزی را بر کر خواهد کرد - چارگزی را
 ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا
 بر کردی - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر نخواهی کرد
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوه نده
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر نکرده - چارگزی را بر کر نخواهد کرد
 چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می ترملا کوه
 چارگزی را بر کر نخواهی کرد - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر کرده ام
 چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا کوه
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر کرده ایم - چارگزی را بر کر نخواهم کرد
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوه نده
 چارگزی را بر کر نکردم - چارگزی را بر کر نکرده ایم - چارگزی را بر کر نخواهم کرد
 چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می ترملا کوهی
 چارگزی را بر کر نکردم - چارگزی را بر کر کرده ایم - چارگزی را بر کر نخواهم کرد

دَقَصَبِ پَر توک مَه کوه - دَسَیْدِی قِیص و کوه -
 از قصب تبنان مکن از سیدی بیرهن مکن -
 دَسَیْدِی قِیص مَه کوه - و ریشم زینت دَنخودی -
 از سیدی بیرهن مکن ابریشم زینت زنان است
 اونا ریشم و ولره - خدا یورسول ناره واکری می
 دمر مردان را خدا ورسول ناره کرده است
 هم پید غه رنگ سپین زره - اوسره زره نار وادی -
 هم بهرین قسم نقره و طلا ناره است -
 پرهیزدی مردان مسلمانان و رخن دیر کوی -
 پرهیز مردان مسلمانان از و بیار کند وار
 چری نروی چه په اغوستن سره ددوی خان سزا
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد
 د اوس کوی - او کتی بقدر ده یوه مثقال د سپین
 آتش کند - و انگشتری بقدر یک مثقال نقره
 که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغذ
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر مهر کاغذ
 پلاس کوی - باک می نشسته - کتی پلاس کوه -
 بدست کند - باکش نیست انگشتری را بدست کن -
 کتی پلاس مکوه - کتی شه کوی - کتی پلاس کوه
 انگشتری بدست مکن انگشتری چه میکنی - انگشتری را بدست کرد
 کتی پلاس کوی ده - کتی به پلاس کوی -
 انگشتری را بدست کرده است - انگشتری را بدست خواهد کرد -

کُتِی دی پلاس کوه - کتی دی پلاس کوی ده -
 انگشتری را بدست کردی انگشتری را بدست کرده -
 کُتِی به پلاس کوی - کتی به پلاس کوه - کتی می پلاس کوی
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری بدست کردم - انگشتری را بدست کرده ام
 کُتِی به پلاس کرم - کتی می پلانکره - کتی می پلاس کوی
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری را بدست نکردم - انگشتری را بدست کرده ام کوه
 کُتِی به پلاس نکرم - هم پید غه قیاسی هغه نور هم زده
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - هم بهرین قیاس در بگر الفاظ را بدست
 اتم باب پیمان کنج هغو الفاظ وجه اصل نشینان
 مشتمل بر بیان همان لفظها که در مشتمل است
 او مالدران می دیر مستعمل اوینه اوسر کار ددی
 یا مال دران اش بید مستعمل میکنند و هر کار ایشان باشد
 غوایه و تیره - غوایه مه تیره - غوایه وه پیایه غوایه مه پیا
 گاؤ مارا سته مکن - گاؤ مارا سته مکن گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران
 غوایه پریر ده - چه پخپله خیری - غوایه دنگردی
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کوه -
 گاؤ مارا چاق است گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه می خاربه کوی ده - غوایه به خاربه کوی -
 گاؤ مارا چاق کرده است گاؤ مارا چاق خواهد کرد
 غوایه می خاربه نکوه - غوایه به خاربه کوی ندی
 گاؤ مارا چاق نکرد گاؤ مارا چاق نکرده است

غیلبی دی وگو - غیلبی دی لوی دی غیلبی به ولوش

گوسفند یا دوشیده گوسفند مارا دوشیده - گوسفند مارا خوری دوشیده

غیلبی دی نه ولو - غیلبی دی ندی لوی غیلبی نه ولوش

گوسفند مارا ندوشیده گوسفند مارا ندوشیده - گوسفند مارا خوری دوشیده

غیلبی می ولو - غیلبی می لوی دی - غیلبی به ولوش

گوسفند مارا دوشیدم - گوسفند مارا دوشیده ایم - گوسفند مارا خوری دوشیدم

غیلبی می نه ولو - غیلبی می لوی غیلبی به ولوش

گوسفند مارا ندوشیدم - گوسفند مارا ندوشیده ایم - گوسفند مارا خوری دوشیدم

وقت دغرمی دی غیلبی را غیلبی - شپا پیر رسه سترتری

وقت بنروزه است گوسفند با آده است - چوپان برسن لبته است

وینچی ورسه کتوی ورواخله - لپیور و مین وی که ا

کنز برود یکا برایش برود از شیر در میشها پز برود

مزرکه واینده غیلبی پر پیایه - که واینده نه ووهلی پیایه

زمین علف است گوسفند مارا برود چران - اگر علف نبود بعد از آن برود

پسگلی سه بنه دی ترحد پیورته - بوده راهی می ماره وگور

بهار اسال خوبت از حد زیاده - چوانان نه آید میر لبه کانه

شپنه وخره وته غیلبی بوزه چه مهر اشی لبینه بپوزه

چوپان بطرف کوه گوسفند مارا میر - که میر پیاید از خوب برود

هم به دوی خوری دماخی کلون - هم هسی ناک و لو یاکو

هم اینها خوله خود کلبه ماشی را - هم چیلین تم بچوه کلبه خله را

خرپ به دوی شی لکند زیاتی - شود به پیری کیری یو

چاق آنها میشود از حد زیاده شیر بسید خواهد کرد -

غوایه به خاربه نکری - غوایه دی خاربه کیره - غوایه دی

گاو مارا چاق خوله کرد گاو مارا چاق کردی گاو مارا

خاربه کیری دی - غوایه به خاربه کیره - غوایه به خاربه نکری

چاق کرده - گاو مارا چاق خوری - گاو مارا چاق کردی

غوایه دی خاربه کیری ندی - غوایه به خاربه نکری

گاو مارا چاق کرده - گاو مارا چاق کردی

غوایه می خاربه کیره - غوایه می خاربه کیری دی - غوایه به

گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم - گاو مارا

خاربه کیرم - غوایه می خاربه نکری - غوایه می خاربه کیری

چاق خواهیم کرد - گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم

غوایه به خاربه نکرم - غیلبی وه پیایه - غیلبی مه پیایه

گاو مارا چاق خواهیم کرد - گوسفند چران - گوسفند چران

غیلبی را وله - لیری ورایله کیره - شود و لوش

گوسفند را بیار - بره مارا با ایشان را کن - شیر بدوش

شود مست کیره - شود مگوش - شود و لیر و ته پور

شیر را ماست کن - شیر بدوش شیر را بره مارا بگذار

چی وروی خواران دن کردی - غیلبی به وگو

که بخورد - خوار مارا غرست - گوسفند مارا دوشیده

غیلبی به لوی دی - غیلبی به ولوشی - غیلبی نه ولو

گوسفند مارا دوشیده است گوسفند مارا خواهد دوشیده - گوسفند مارا ندوشیده

غیلبی نه لویه - غیلبی به نه ولوشی

گوسفند مارا ندوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده -

کز دی وه دسره ژمی دپه - کز دی مه دروه اوساوه نسته
 نیمه سیاه را برپاکن زمستان هت نیمه سیاه را برپاکن الی الی کرانیت
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی وه - کز دی می وه درولی
 نیمه سیاه را برپا کرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی به نه وه دروله - کز دی می نده درولی کز دی نه وه درولی
 نیمه سیاه را برپا نکرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی وه دروله - کز دی می درولی - کز دی به وه در -
 نیمه سیاه را برپا کردی - نیمه سیاه را برپا کرده - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را برپا نکردی - نیمه سیاه را نکرده برپا - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی ده - کز دی به وه دروله
 نیمه سیاه را کرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا کرده ایم - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را نکردیم برپا - نیمه سیاه را نکرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 ولینده - مه لینده - وکوم لورته لیورده چری به واره و
 کچ کن - کوچ کن - بکام طرف کوچ میکنی بجا زول میکنی
 وه لینس - لنبلی می - وه به لیپردی - نه وه لینس
 کچ کرد کوچ کرده هت کچ خواهد کرد نکرد کوچ
 لنبلی ندی - نه به ولیندی - ولینس - لنبلی می
 کوه نکرده هت نخواهد کچ کرد - کوچ کردی کوچ کرده -
 وه لیپرد - نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی
 کوچ خواهد کرد کچی کوچ کچ نکرده - نخواهد کچ کرد

ولینس - لنبلی می - وه به لیپردی
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد
 نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی
 نکردم کوچ کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد
 لرگی یا بوتهی وکرة ژمی راشی - لرگی او بوتهی مکوه
 بچوب یا بوننه بکن زمستان آید بچوب دیوته کن
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می
 زمستان هنوز دور هت خدا میداند که تا که زنده خواهد بود
 ترا و بو پخوا شوکت کا ولی نه کا بزی حوص مکوه
 از آب بیشتر کس پانزار مانده کت حوص کن
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به در کری
 حریص محروم می باشد نصیحت برادر - فایده خواهد داد
 لرگی می وه کوه - لرگی می کری دی - لرگی به وکری
 بچوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد
 لرگی می نه وکرة - لرگی می ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکرد - بیزم را نکرده هت - بیزم را نخواهد کرد
 لرگی دی وکرة - لرگی دی کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردی - بیزم را کرده - بیزم را خواهد کرد
 لرگی دی نه وکرة - لرگی دی ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکردی - بیزم را نکرده - بیزم را نخواهد کرد
 لرگی می وکرة - لرگی می کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردم - بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد

لرگی می ند وکره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه وکره -

بیزم را کزوم - بیزم را نکرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -

میند وکره میند مکره - میند به چرت ته گو - پر زره

شزل کن شزل کن شزل کنجا تو میکنی برکنه

میند اوس - پید اثر می به چرت و لارس -

شزل باش بین زمستان کجا دکلام طرف خوابی رفت -

عبث سفر مه کوه - خیل شان به خوا سر -

عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ چه بنکار بیان مستعمل
بهم باب در بیان نظرهای که بنکار بیان مستعمل میکنی

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مه کوه - فایده نوری

از آهو شکار کن از مرغ شکار کن فایده ندارد

هوسی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -

آهو را زد آهو را زده است

هوسی به وه ولی - هوسی می نه وه ویشته - هوسی ی

آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را

نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی - هوسی دی

زده است - آهو را خواهد زد آهو را

وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی

زدی آهو را زده آهو را خواهد زد

هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه ده ویشته

آهو را زدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می

آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را

ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته

زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم

هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم

آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد

توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه ویشته

توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را از زنی گیر کرد

پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه

پس از آن توفک بزنی - خطابه کم خواهد زد - این یادگیر

پیدا رو کنش هم و غواره - که داس روی پر خوا صافی -

دما بدتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صفا باشد -

توفک به بنه ولی - او که داس روی لخوا چغ می ویشته

توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چغ باشد زدن

نه وکه - توفک وزنه می وه بنه وه - وزنه می نیولی ده -

خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزنه اش گرفته است

وزنه به وه نشی - وزنه می نه وه بنه وه - وزنه می نده

دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه

نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه دی و بنه وه

گرفته است دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت

وزنه دی نیولی ده - وزنه به وه نشی

دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت

وزنه دی نه وه ویشته - هوسی دی نه ده ویشته

دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخل
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زه بیم کفتره اجل شهین
 من کبوترم اجل شامین است
 دده لویبری می زرگی شین دے
 از ترس وے دلم پر کین است
 که دانه داخل صورت می ریود
 صیاد نیولی رانه مکین دے
 اگر دانه بردارم صورت من بیلود
 صیاد گرفته است بهر کین را

رباعی

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخل
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

وزند می نه وه نیوه - وزند می نه ده نیولی - وزند نه وه نس
 وزند را نگرفتم - وزند را نگرفته
 وزند می وه نیوه - وزند می نیولی ده - وزند به وه نس
 وزند را گرفتم - وزند را گرفته ایم
 وزند می وه نیوه - وزند می نه ده نیولی - وزند به نه ونس
 وزند را نگرفتم - وزند نگرفته ایم - وزند نخواهم گرفت
 دغره بیکار آسان دی - اود سکی بیکار گران دی -
 بیکار کوه آسان است - اود زمین هموار - بیکار گران است
 هوسی پر را واره - چه زه ورنه پت سم کند می
 آهو را برین بگردان - که من با ایشان بنهم شیوم - شاید که برنم
 کفتری اوزرکی او هیللی - هم هسی آر ول غواری
 کبوتر - دیک - در غابی - هم بچین - گردانیدن میخواهد
 که شوکی در واری اوته در سبند ورنه وه نس
 اگر کسی بر شا بگرداند - و شا در بند - ایشان بگیرد
 خوانا خواه بی پسکمو وه ول - پدیه شرطه رنجک
 خانه خواه - بسم با خوی زو - بین شرط - اگر رنجک
 اوس واخلی - رنجک می اور واخست - رنجک می
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت - رنجکش
 اوس اخستی دی - رنجک بی می اوس واخلی
 آتش برداشته است - رنجکش آتش خواهد برداشت ندی
 رنجک می اور واخست - رنجک می اور اخستی
 رنجکش آتش برداشت - رنجکش آتش برداشته است

جوس ناز کچه پاخه لیرده وطن دی بلخی دامقام پیرده
 جوس فریاد کرد که بر نیز کوچ کن وطن شما دیگر هست این بگذار

یاران دی کوچ که خافه و نین رهزن ولاری پرمیاع رینده
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبار رهزن که عبارت از شیطان است اینست بر شمع لزه کن

رباعی

اوی می شاختی که جگر خون اور می لکیری دزده په خون
 اشک من بیچکه ز جگر خون آتشم در میگیرد بخانه دلم

عیش ددینا به پیر عمل شوکه چه خاورد و کوه کنبلی خون
 عیش دینا را پیر محمد چند خواهد کرد که خاکها بر کرد قبول خان مای

لسم باب په بیان کین لغات او داسما و مفر و ود دوم باب در بیان لغات او داسما و مفر و ود

مشتمل بر شپه فصل اول فصل بیان کین داسما و ود مشتمل بر شش فصل اول فصل در بیان اسمهاست آن چیزها

خیزون چه په سما کین دی یا قریب و آسمان دی که در آسمان است یا قریب آسمانست

غو - سپوزی - پیرونی - ستوری - تنه - بر لبینا آفتاب مهتاب پدین ستاره پای در مرتبه برق

سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاختلی - زئی - واوره سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیمه بر قطره و یا چکه آب تراله - برف

باد باران - وو - گرش - تندره - تکه - ساره - غازه باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه است سراگری

خاهبت - عزمه - نماز پینین - ما بنام - می شپ - نمر خات - بهاشت یزورده نماز پیشین نماز شام نیم شب مشرق باریک آفتاب

قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرت - کنبته - قبله جنوب شمال شمال پوسرت پوسرت کنبته پائین

دوه و م فصل بیان کین حیوانا توچ سولغانوی دوم فصل بیان کین حیوانا توچ سولغانوی

سوی - نارینه - مبره - هلت - ساری - ماندینه - عورت سوی مرد نارینه مرد مبره بچه هلت زن ساری زن ماندینه زن عورت زن

جنلی - نر - بنجه - آس - اسپ - بجانر - غوی جنلی دختر نر ماده اسپ مادریان کره بجانر گاودز غوی گاودز

غوا - مخندار - اوش - اوبنه - جوکئی - خرخاره غوا ماده گاؤ گوساله شتر اوش شتر اوبنه شتر جوکئی خر خرخاره خر

غیره - کچه - کچه - مییز - موز - وری - وزه غیره کوره خر قاطر قاطر ماو میش قویج بره موز بزی ماده وری بزی ماده وزه بزی ماده

وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسکی - هوسکی وز بزی نر مرغومی بزی نر مرغوخیه ماده اش هوسکی آهوس نر هوسکی ماده اش بزی نر

کبلی - غرختی - سپوره - سوی - شرمش - لیوه کبلی آهوبره قویج کوه پیش کوهی خرگوش گرگ شرمش بزرگ لیوه بزرگ

کابره بل - کوب - بین - مزرری - سرکوزی - گندلیوه کابره کفتار بزرگ کفتار غوس شیره خوک بزرگ کت مزرری سرکوزی گندلیوه

پرانای - کیدره - چجال - گور کین - خانکی پرانای پنگ کیدره روباه چجال شغال گور کین گور کشتی خانکی سرخ شستی

کشف - شگون - سبزی - مزک - مبرک - مار - لرم -
 کاسیت جریه خادیت سوش کوروش مار - لرم
 چ - میزی - چینی - پیشی - سپی - کوه - تازی
 کس سورج کرم کربز سگ ریش تازی
 خندکی - سپی - گوکری - دریم فصل بیان مرغان
 کولر نادره سگ
 باز - شهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه
 باز شاهین های گرگس نیزگرگس نیزگرگس
 ملاچرگک - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل
 کلاغ پیشه کلاچ کلاغ کشت سار مغزوی
 بظ - کول - زانیه - لایه - کا - کوتان - کچیر
 بظ کرم کورنگ تراز کوتان
 مینا - طوی - بلبله - کفتره - نظوی - بمر - تارو - خرگه - کتوا
 بیل کیوز فخره بوم تورج بیسینه پاره
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگک - توتی
 لیک توبی کرک ایضاگر خروس مایان بجه پرشترک
 چرندوکی - چپچی - هلی - غماشلی
 مرغ کوهک کارشغ بیل چوپ چوپ
 حلوم فصل په بیان کسرد باقی اشیا موده
 سکره زرد - سپین زرد - میس - کلا بین - پاره
 طلا نقره سیس قعی سیاب

اوسپنه - زیر - برنج - سرف - کت
 آهن برنج برنج سرب سگ هفت چوش
 دیک - کبوه - هرکاره - کاچوغ
 دیگ آقاب رغن دانه قاشوغ کلان
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک
 قاشوغ خورد نیزه شوغ کارد تمشیر تفتک
 دسار چاره - استن - یوم کھی - سپاره
 پاک سوزن بیل پیشه بوت زن فال
 نغری - توبری - پسول - گهته - موغری
 سربایدیگ بیگام ایرغ زن نیزغ زن جمع مروارید
 مرغره - عنی - عنی - والی - والی - پیروان شروکی
 یک مروارید یک گمین جمع گمین یک گوشواره گوشوار با سلفه بینی
 کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی
 انگشتری مرجان کربا مبه کوزی
 کوج - گوگر - زس نیم - مردار سنک
 از جنس خاک کربا زس نیم کوزر مردار سنک
 رانجه - سجرف - اود - اوبه - باد - خاوری - غز
 شربه سوزن آتش آب باد خاک کوه
 کانی - دبره - سخر - کزنک - لوپ - زمکه - خون کودک
 سنگ سنگ سفار کلا کال کون زمین خانه - نازک لایق
 چپونش - کزدی - پشول - سفرخی - مواند
 چوپوشن سیه خانه سیخ بیلد کتاب سیخانه

مردوی - کراست - کینه - تلثک و رستن - کجین
 خ نده میم خان خان خان
 بالبت - مسله - لری - لری - بوئی - بوئی
 بالبت جاسنذ چوب چوب بوته بوته
 رود - واله - لبتی - قیص - پرتوک - خوئی
 نه جوس جوسه بی پیرین تیان کاه
 لکی - کیش - دو بجه - دوهر - جابی - پیری
 لک کیش چله پیرین جابی دستار
 بنی آدم - فریبت - پیری - لاس - پینه - پین
 لایک جن دست پان پان
 زنگون - نو - غولانج - تی - کته - کتی - نوک
 زانو نان پستان سرکتن انگشت انگشت ناخن
 نوکان - غوز - پزه - خوله - خول - غابن
 ناخنا گوش بینی دهن دهن دندان
 اوری - شوندا - شوندا ان - مخ - وروخی
 دار و دندان لب بها روی ابرو
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - جفک
 پشما شرکان زخ کردن گلو
 بزیره - بریت - وینته - بمانج - اوزه - ملا
 ریش سپل نوی موی شانه شانه کر
 نش - ورون - پندی - کاسه - بهنک - کنجی
 شک ران ساق کاسه شهنک کتبی آب خردن

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده
 کوزه دنگ خوردگی کوزه کلان سفال اوچان سبد
 جلت - کیره - غله - کبنت - بوکری - غقم - اوشی
 جلت پنج کشت کشت قدسه از زمین کیکار گم جو
 پرویه - بیده - درمند - غوبل - ماش - منکی
 کاه بیه خون چوغل نیرماش
 بزدن - غونبت - وریشی - غونبی - غوری
 ارزان کال بیج گوشت روغن
 کوچی - شلنب - شود - مسیت - پوخته - اورد
 مسه آردن شیر مات پیر تازه تیج
 پیروی - شک - وری - وژغونی - زره
 تیمان کف چشم موش بزغیرا دل
 پینه - سبزی - پینتورگی - توری - پینتی
 جگر نف گزده سپرز قبره
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی
 شان پوستک چاه دوپچ رسن
 واین - کوری - کاه کنبه - پلار زوی - خور
 ریمان کاه کش نیز کاه کش پیر پسر خواهر
 وروس - آکا - اما - انا - تروری - مت
 برادر عم خال جده عمه زمین ریگناک
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرگند
 بازو مشت سعی و کوشش لیا پوشید ظاهر نیز ظاهر

لور - لور - نه - بک - بنه - نیک - ثحیت - جوری

بالا دست چوب نه به خوب خوب بیت جوری

تکری - واره - واره - چنبری - شوئی - نکری

لوسی از حیت - بید ریزه ویند چنبری نیز چنبری چادر

پرونی - لاس بندی - فصل بیان کنبد رختونو

چادر دست بند در بیان برنجا

تبه - زیبری تبه - لوی تبه - بنه تبه - وه چکی - بشکارو

تپ تپ برقان دامنه نیز دامنه نیز دامنه دان لجنب

سره تبه - توده تبه - شاقوی - سه یکه تبه - کوی شری

تپ لرزه تپ گرم تپ یک نیز تپ یک ابد رخنان

خوراره - کشوک شخیه - وراژه - دکال دان - اورماله

گوشت خورک بزه کان دمنیل خازیر دانه سال شیر نیک

سپوی - حسیه - نیم سری - خاره - نس خوبی - فو

خیشک حصوه درونیم سر چایر وک درونیم گرگ

کنک - کون - روند - یک گلد - وچن - ووجن

گلد کور کور پچل گلد خشل نام جانانه بادی

وؤ - سوزک - دغابش دورد - خوله خوبی - پچ

باو سوزاک درد دندان درد دهن درونیم

دستونی ول - ثاری - توری - دزره - شوله

درد گلو سوز خورک پهرز درد دل

دکولو پچ - دسر دسر - مده خوب -

درد روده - درد سر - تپ دق

فصل په بیان کنبد حروف و فو تجیه

ا ب ت ث ج ح خ ش ذ ز ر

ز ی ژ س ش ص ض ط ظ ع ف ق ک

گ ل م ن پ ل ا ع ی -

تمثیلهای حروف که در افعالی آمده اینست

ت همچون پت چه همچون چاره - ش همچون خلوه - ش

همچون خبیرد همچون دودی ر همچون لوده - ز همچون مود - ژ

همچون ژرا - ط همچون خرکط - س همچون بنادی - ک

همچون کل - ن همچون کون - یا کانی +

تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب

معرفة الافغانی بیدختر العیابیر محمد مؤلف

Kh. Sarwan
03.04.2009

(معرفة الافغان)

حُرِّرَ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَابِ مَطَالِبِ وَ
 مَقَاصِدِ مَآبِ المَخْدُومِ الأَعْظَمِ مالِكِ زَمَامِ حَكَمِ
 العَرَبِ وَالعَجَمِ المَخْصُوصِ بِالنَّفْسِ لُقْدِ سَيِّئَةٍ -
 المَكْرَمِ بِالرِّيَاسَةِ الإِنْسِيَّةِ - دَسْتُورِ الأَعَاظِمِ وَرِئَاءِ
 عَالِيَّانِ - عَيْنِ أَعْيَانِ الأَمَارَةِ - وَالذِّيَّوَانِ مَتَّبِعِ
 الجُودِ وَالإِحْسَانِ خَلِيفَةِ الرَّمْنِ - وَوَارِثِ بَيْعَاتِ
 إِخْرَ الزَّمَانِ - وَمُؤَيِّدِ مَذْهَبِ نِعْمَانِ بِالجَنَّةِ وَالنُّبَاهِ
 إِمَا الأَنْسِرِ وَالجَبَانِ عَفِيهِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ
 شَاهِ زَادَةِ سُلَيْمَانَ - خَلَدَ اللهُ ظِلُّ طُولِ الزَّمَانِ -
 بِمَعْرِفَةِ أَقَاوِجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِ دَوْلَتِ خَلَدَادِ قَوْمِي بِنِيَا

مَدَّ ظِلَّهُ

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**